

سخنرانی و درس درباره انقلاب ۱۹۰۵*

و. ای. نین

دوستان و رفقای جوانم،

امروز دوازدهمین سالگرد "یکشنبه خونین" است که بحق شروع انقلاب روسیه خوانده میشود.

هزاران کارگر - نه سوسیال-دمکرات، بلکه بندگان مؤمن و خدا-ترس - تحت رهبری کشیش گاپون، از همه نقاط پایتخت به مرکز شهر، به میدان جلوی کاخ زمستانی، سرآزیر شدند که عریضه‌ای را به تزار تسلیم کنند. کارگران تمثالهای قدیسین را در دست داشتند. رهبر آنروزشان، گاپون، در نامه‌اش به تزار ایمنی شخص او را تضمین کرده و از او خواسته بود در جمع مردم ظاهر شود.

نیروهای مسلح فراخوانده شدند. [اولان‌ها] سوار نظام مسلح به نیزه و تپانچه] و قزاق‌ها با شمشیرهای برهنه به جمعیت حمله بردند. بر کارگران غیر مسلحی که زانو زده به قزاقها التماس میکردند که اجازه دهند به نزد تزار بروند، آتش گشودند. در آن روز، به ادعای گزارشهای پلیس، بیش از یک هزار نفر کشته و بیشتر از دو هزار نفر زخمی شدند. خشم و غضب کارگران غیر قابل توصیف بود.

این است تصویر کلی ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ - "یکشنبه خونین".

برای اینکه بشود از جایگاه و اهمیت تاریخی این واقعه درک روشن‌تری داشته باشید، چند جمله از عریضه کارگران را عیناً برایتان نقل میکنم. با این کلمات شروع میشود:

"ما کارگران، ساکنان سنت پترزبورگ، به نزد حضرت‌عالی آمده‌ایم. ما بدبختیم، بردگان خفت کشیده‌ایم که در زیر بار سنگین خودکامگی و زورگویی خرد شده‌ایم. صبر و طاقتمان به انتها رسید، دست از کار کشیدیم و از اربابانمان استدعا کردیم که همان قدر به ما بدهند که بدون آن زندگی شکنجه است، و نه چیزی بیشتر. اما قبول نکردند؛ از نظر کارفرمایان همه اینها خلاف قانون است. حال ما اینجا، چندین هزار نفر از ما. همانند کل مردم روسیه، هیچ حقوق بشری شامل حال ما نیست. به دلیل اعمال مسئولین مرئوس حضرت‌عالی، ما به بردگی افتاده‌ایم."

عریضه این مطالبات را در خود دارد: بخشودگی همگانی، آزادیهای مدنی، مزدهای عادلانه، برگرداندن تدریجی زمین به مردم، تشکیل مجلس مؤسسان بر اساس رأی مساوی و همگانی. و با این کلمات به پایان میرسد:

عالیجناب، با کمک به مردمتان مخالفت نکنید! دیواری را که بین حضرت‌عالی و مردم شما حائل شده است خراب کنید. فرمان و قول بدهید که درخواستهای ما مورد اجابت قرار میگیرند، و حضرت‌عالی روسیه را خشنود خواهید کرد؛ اگر چنین نشود، ما آماده‌ایم که در همین مکان بمیریم. ما فقط دو راه داریم: یا آزادی و سرور، یا زیر خاک گور."

با خواندن آن امروز، عریضه کارگران بیسواد و درس‌نخوانده، به دنبال یک کشیش پاتریارکال، احساس عجیبی به آدم دست میدهد. آدم خودبخود آن را با عریضه‌های امروزین سوسیال-پاسیفیست‌ها و مطالباتشان در مورد صلح مقایسه میکند، آن باصطلاح سوسیالیست‌هایی که در واقع حرفان عبارت‌پرداز بورژوا هستند. کارگران ناآگاه روسیه، قبل از انقلاب نمیدانستند که تزار سرکرده طبقه حاکم است، یعنی طبقه مالکان بزرگ که همان وقت هم با هزار و یک بند به بورژوازی بزرگ پیوند خورده و آماده اند که از انحصار اتشان، امتیاز اتشان و سودهایشان به هر وسیله و به هر درجه خشنونت دفاع کنند. سوسیال-

پاسیفیست‌های امروز، که ظاهراً مردمی با "تحصیلات بسیار عالی" هستند - بدون شوخی - نمیفهمند که انتظار صلح "دمکراتیک" داشتن از دولتهای بورژوازی که جنگ امپریالیستی ویرانگر و قتل و غارت‌گرانه‌ای را به پیش میبرند، همانقدر احمقانه است که باور داشتن به اینکه عریضه‌های مسالمت‌آمیز عاقبت تزار خونخوار را به صرافت اعطای رفرمهای دمکراتیک میاندازد.

با این وجود، تفاوت عظیمی بین این دو هست - سوسیال-پاسیفیست‌های امروزی، تا حدود زیادی، عوام‌فریبانی هستند که با ملایمتی خوشایند میکوشند مردم را از مبارزه انقلابی دور کنند، در حالی که کارگران درس‌نخوانده در روسیه قبل از انقلاب با اعمالشان ثابت کردند که مردمانی صادقند که برای اولین بار به آگاهی سیاسی چشم گشوده‌اند.

اهمیت تاریخی ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ در این بیداری توده‌های عظیم مردم به شعور و آگاهی سیاسی و مبارزه انقلابی نهفته است.

"هنوز در روسیه مردم انقلابی یافت نمیشود"، این جمله را آقای پیوتر استرووه که در آن زمان لیدر لیبرال‌های روسیه و ناشر ارگان بدور از سانسور در خارج کشور، دوروز قبل از "یکشنبه خونین" نوشته است. این ایده که کشوری از دهقانان بیسواد میتواند مردمی انقلابی پدید آورد، در نزد این آدم صاحب "تحصیلات عالی"، گنده دماغ و رهبر بینهایت احمق بورژوا- رفرمیستها، ایده‌ای بغایت هجو بنظر میرسید. معتقدات رفرمیستهای آن روزها آنچنان عمیق بود - درست مثل معتقدات رفرمیستهای امروز - که یک انقلاب واقعی را غیر ممکن میدانستند!

تا پیش از ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ (یا ۹ ژانویه به تقویم قدیم)، حزب انقلابی روسیه از گروه کوچکی از مردم تشکیل میشد، و رفرمیست‌های آن روزگار (دقیقاً مثل رفرمیستهای امروز) ما را با تمسخر "سکت" میخواندند. چند صد سازمانده انقلابی، چند هزار عضو سازمانهای محلی، پنج شش روزنامه انقلابی که فوقش یک ماه یکبار در میآمد و عمدتاً در خارج کشور منتشر میشد و با زحمت و مصیبت فراوان و به بهای قربانیان بسیار به داخل روسیه قاچاق میشد - چنین بود وضع احزاب انقلابی روسیه، و بالاخص وضع سوسیال-دمکراسی انقلابی در زمان قبل از ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵. این وضعیت به رفرمیست‌های کوته‌فکر و دست‌بالادار توجیه ظاهراً مقبولی داده بود که ادعا کنند که هنوز مردمی انقلابی در روسیه پیدا نمیشود.

به هر حال در خلال فقط چند ماه این تصویر بکلی عوض شد. صدها سوسیال-دمکرات انقلابی "ناگهان" هزارها شد؛ این هزارها رهبران دو تا سه میلیون پروولتر شدند. مبارزه پروولتری خمیرمایه جوش‌آوری ساخت که در همه جا گسترده بود، اغلب با جان بخشیدن به جنبش‌های انقلابی در میان توده‌های کشاورزان، که پنجاه تا صد میلیون بودند؛ فریادهای جنبش دهقانی در ارتش طنین میانداخت و به شورشهای سربازان و درگیریهای مسلحانه مابین بخشهای مختلف نیروی نظامی منجر میشد. به این ترتیب یک کشور عظیم و پهناور، با جمعیتی ۱۳۰ میلیونی، به انقلاب کشیده شد؛ به این طریق روسیه خفته و منفعل به روسیه‌ای مبدل شد مملو از پروولتاریای انقلابی و مردم انقلابی.

لازم است که این استحال را بررسی کنیم، بفهمیم که چرا میسر بود، و از راهها و روشهایش سر در بیاوریم.

عامل اصلی در این استحاله اعتصاب توده‌ای بود. ویژگی انقلاب روسیه این بود که بلحاظ محتوای اجتماعیش انقلابی بورژوا-دمکراتیک بود، اما بلحاظ روشهای مبارزه‌اش یک انقلاب پروولتری انقلابی بورژوا-دمکراتیک بود به این دلیل که هدف فوری و بلاواسطه‌اش، هدفی که میتوانست مستقیماً و با نیروی خودش به آن دست یابد، یک جمهوری دمکراتیک بود، هشت ساعت کار روزانه و مصادره املاک

عظیم اعیان و اشراف - یعنی تمام اقداماتی که انقلاب بورژوازی فرانسه در سالهای ۱۷۹۲-۱۷۹۳ پیش روی خود گذاشت و تقریباً بطور کامل متحقق کرد .

انقلاب روسیه اولین، گرچه مطمئناً نه آخرین انقلاب کبیر در تاریخ بود که در آن اعتصاب سیاسی توده‌ای نقش فوق‌العاده پر اهمیتی ایفاء میکرد. حتی میشود گفت که وقایع انقلاب روسیه و توالی شکل‌های سیاسی که با خود داشت، بدون مطالعه آمار و ارقام اعتصاب و پرده برداشتن از روی پایه‌های این وقایع و این توالی آشکال سیاسی، قابل فهم نیست .

کاملاً و بخوبی میدانم که ارائه آمار و ارقام خشک و خالی بدرد سخنرانی نمیخورد و احتمالاً برای شنونده کسالت‌آور است. اما نمیتوانم از ذکر بعضی از این ارقام خودداری کنم، به این قصد و امید که بتوانید به ارزش جایگاه پایه‌های عینی و واقعی کل این جنبش ارج بگذارید. میانگین سالانه شمار اعتصابات در روسیه در طی ده سال پیش از انقلاب ۴۳ هزار بود، یعنی ۴۳۰ هزار اعتصاب در یک دهه. در ژانویه ۱۹۰۵، اولین ماه انقلاب، تعداد اعتصابها ۴۴۰ هزار بود. به عبارت دیگر، در عرض فقط یک ماه تعداد اعتصابها بیشتر از کل اعتصابهای دوره ده ساله منتهی به انقلاب بود!

در هیچ کشور سرمایه‌داری در جهان، نه حتی در پیشرفته‌ترین آنها مثل انگلستان، ایالات متحده آمریکا، یا آلمان، هیچ موردی پیدا نمیکند که بتواند یارای مقابله با جنبش اعتصابی عظیم روسیه ۱۹۰۵ را داشته باشد. جمع تعداد اعتصابات ۲,۸۰۰,۰۰۰ (دو میلیون و هشتصد هزار) بود، یعنی دو برابر جمع تعداد کارگران کارخانه‌های کشور! این البته اثبات نمیکند که کارگران کارخانه‌های شهری روسیه، در مقایسه با برادرانشان در اروپای غربی، آموخته‌تر، یا قوی‌تر، یا مستعدتر برای مبارزه بودند. حقیقت درست عکس این است .

اما این را هم نشان نمیدهد که انرژی خفته پرولتاریا چه عظمتی میتواند داشته باشد. این را نشان میدهد که در یک دوره انقلابی - من این را بدون ذره‌ای اغراق میگویم، بر مبنای دقیق‌ترین اطلاعات از تاریخ روسیه - پرولتاریا میتواند انرژی رزمنده‌ای تولید کند که صدها بار بزرگتر از دوره‌های متعارف و آرام است. این نشان میدهد که تا ۱۹۰۵ بشریت حتی خبر نداشت که پرولتاریا چه عظمتی دارد و با اعمال چه نیروی خارق‌العاده‌ای قادر است، و قادر خواهد بود، دست به نبرد برای تحقق اهداف واقعاً متعالی بزند، و آن را با شیوه‌ای واقعاً انقلابی به پیش براند!

تاریخ انقلاب روسیه نشان میدهد که این پیشتازان طبقه کارگر و بهترین عناصر کارگران مزدی بودند که با بیشترین قاطعیت و از خود گذشتگی جنگیده‌اند. هر چه کارخانه‌ها و کارگاهها بزرگتر بودند، اعتصابهایشان هم سخت‌جان‌تر بود، و رخداد اعتصاب در طی سال در آنها مکررتر. هر چه شهر بزرگتر بود، نقشی که پرولتاریای آن در مبارزه ایفاء میکرد پر اهمیت‌تر. سه شهر بزرگ، سنت پترزبورگ، ریگا و ورشو، که بزرگترین جمعیت و بیشترین عناصر کارگر بهره‌مند از آگاهی طبقاتی را در خود داشتند، به نسبت تمامی کارگران، شمار بنحو غیرقابل قیاس بیشتری از اعتصابها را به نمایش گذاشتند، بیشتر از هر شهر دیگر و البته بسیار بیشتر از مناطق غیر شهری [۱].

در روسیه - و همچنین احتمالاً در دیگر کشورهای سرمایه‌داری - کارگران فلزکار نماینده پیشتازان پرولتاریا هستند. در این ارتباط به این فاکت روشنگر نظری میاندازیم: اگر کل صنایع را در نظر بگیریم، تعداد کسانی که در اعتصابهای سال ۱۹۰۵ دخیل بودند ۱۶۰ درصد کارگران شاغل بود، اما در صنایع فلزی این نسبت ۳۲۰ درصد بود! برآورد میشود که در نتیجه اعتصابهای ۱۹۰۵ هر کارگر کارخانه در روسیه بطور متوسط ده روبل از مزدش را از دست داده و در واقع بخاطر مبارزه قربانی کرده است - که با نرخ برابری دوره قبل از جنگ تقریباً معادل ۲۶ فرانک میشود. اما اگر کارگران فلزکار را در نظر بگیریم، میبینیم که مزدی که آنها قربانی کرده‌اند سه برابر بزرگتر است! بهترین عناصر طبقه کارگر در

صف مقدم رژه رفتند، به آنها که دو دل بودند رهبری دادند، خفته‌ها را بیدار کردند و ضعفا را به شور و حرکت در آوردند .

یک خصلت متمایز، آن شیوه‌ای بود که اعتصابات اقتصادی و اعتصابات سیاسی در خلال انقلاب به یکدیگر بافته می‌شدند. تردیدی نمی‌شود داشت که تنها همین پیوند تنگاتنگ بین دو شکل اعتصاب بود که به جنبش آن قدرت عظیم را بخشید. توده‌های وسیع استثمارشدگان نمیتوانستند به جنبش انقلابی کشیده شوند اگر نمونه‌های هر روزه را در برابر چشم خود نمیداشتند؛ نمونه‌هایی هر روزه از اینکه چگونه کارگران مزدی در صنایع مختلف سرمایه‌داران را وادار به پذیرش فوری و مستقیم بهبودهایی در وضعیت و شرایطشان میکنند. این مبارزه به توده‌های مردم روسیه الهام و روحیه‌ای جدید میداد. فقط آن زمان بود که روسیه فراتر از سرف-محور، خمود، پاتریارکال، مذهبی و مطیع، حضرت آدم پیرش را بدور انداخت، فقط آن زمان بود که مردم روسیه تحصیلاتی واقعاً انقلابی و واقعاً دموکراتیک کسب کردند .

وقتی بالانشین‌های بورژوا و هم‌آوزان غیر منتقدشان، سوسیال-فرمیست‌ها، با تبختر و گنده‌دماغی در باره "آموزش" توده‌ها سخن میرانند، معمولاً منظورشان آموزش‌های مدرسی، مکتبی و محدودنگرانه است، چیزی که روحیه مبارزه‌جویی توده‌ها را زائل میکند و در آنها تخم باورها و داوری‌های بورژوایی را مینشانند .

آموزش واقعی توده‌ها هرگز نمیتواند جدا از مبارزه مستقل سیاسی و بالأخص انقلابی آنها باشد. تنها مبارزه، طبقه تحت استثمار را آموزش میدهد. فقط مبارزه، پرده از روی عظمت قدرتش بر میدارد، افق دیدش را گسترده میکند، توانایی‌هایش را بسط میدهد، فکرش را روشن میکند و خواست و اراده‌اش را محکم و آبدیده میکند. به همین دلیل است که حتی ارتجاعیون هم مجبور شدند بپذیرند که سال ۱۹۰۵، سال مبارزه، "سال دیوانه"، سالی بود که بطور قطع روسیه پاتریارکال را به گور سپرد .

بگذارید رابطه بین کارگران فلزکار و کارگران نساجی را در مبارزات اعتصابی ۱۹۰۵، دقیقتر بررسی کنیم. کارگران فلزکار بهترین مزدها را دارند، از بالاترین سطح آگاهی طبقاتی برخوردارند و تحصیل‌کرده‌ترین پرولترها هستند: کارگران نساجی، که تعدادشان در سال ۱۹۰۵ دو برابر تعداد کارگران فلز است، عقب‌مانده‌ترین و کم‌مزدترین بخش کارگران روسیه اند، و در بسیاری موارد هنوز روابطشان با خویشاوندان کشاورزان در روستا قطع نشده است. با این به بزنگاهی بسیار پر اهمیت میرسیم .

در تمام طول سال ۱۹۰۵، اعتصابات سیاسی کارگران فلز بر اعتصابات اقتصادی آنها غلبه داشت، گرچه این غلبه هر چه به پایان سال نزدیکتر میشویم در مقایسه با ابتدای سال بیشتر و سنگین‌تر میشود. در میان کارگران نساجی، از سوی دیگر، شاهد یک غلبه تام و تمام اعتصابات اقتصادی در شروع سال ۱۹۰۵ هستیم و فقط در پایان آن سال است که غلبه اعتصابات سیاسی را مشاهده میکنیم. از این تفاوت، بوضوح نتیجه میشود که مبارزه اقتصادی، مبارزه برای بهبود فوری و مستقیم شرایط، بتنهایی قادر است عقب‌مانده‌ترین اقشار توده‌های تحت استثمار را به میدان بکشد، به آنها آموزش واقعی بدهد و آنها را - در خلال یک دوره انقلابی - در عرض فقط چند ماه به ارتشی از جنگندگان سیاسی مبدل کند .

البته، برای اینکه چنین چیزی به وقوع بپیوندد، ضروری بود که برای پیشتازان کارگران، مبارزه طبقاتی صرفاً مبارزه‌ای در خدمت منافع خود آن قشر نازک بالایی نباشد - به آن مفهوم که همه رفرمیست‌ها غالباً سعی در جا انداختنش دارند - بلکه در خدمت پرولتاریا باشد، تا بعنوان پیشتاز واقعی اکثریت استثمارشوندگان قدم به پیش بگذارد و آن اکثریت را به میدان مبارزه بکشد، همانطور که در ۱۹۰۵ شد، و در انقلاب پرولتری قریب‌الوقوع اروپا باید بشود و مسلماً خواهد شد.] ۲ [

آغاز ۱۹۰۵ اولین موج عظیم اعتصابی را با خود به همراه آورد که تمام کشور را در بر گرفت. در همان بهار آن سال شاهد اولین جنبش دهقانی بزرگ در روسیه هستیم، که نه فقط اقتصادی، بلکه سیاسی

هم هست. قدر اهمیت این نقطه عطف تاریخی را وقتی میتوان دریافت که بیاد بیاوریم که رعایای روسیه تازه در سال ۱۸۶۱ از حادثترین شکل سرواژ خلاص شده بودند، که اکثریت دهقانان بیسواد هستند، که در فقری غیر قابل توصیف بسر میبرند، تحت فشار ملاکین، آلوده به سموم تحمیق کننده کشیشان، و جدا شده و منزوی از یکدیگر با فرسنگها فاصله در غیاب تقریباً مطلق راههای مواصلاتی.

در ۱۸۲۵ روسیه شاهد اولین جنبش انقلابی علیه تزارسم بود، جنبشی که تقریباً بطور دربست اعضای طبقات بالا نماینده‌اش بودند. از آن به بعد تا ۱۸۸۱، یعنی زمانی که الکساندر دوم توسط تروریستها به قتل رسید، جنبش توسط روشنفکران طبقه متوسط رهبری میشد. آنها از خود-گذشتگی‌های خارق‌العاده‌ای را به نمایش گذاشتند و همه دنیا را با قهرمانی‌ها و شیوه‌های تروریستی مبارزه‌شان به شگفتی و تحیر انداختند. قربانی دادنها و فداکاریهایشان مسلماً عبث نبود. بی تردید به آموزش انقلابی مردم روسیه - بطور مستقیم یا غیر مستقیم - مدد رساندند. اما به هدف بلاواسطه‌شان که ایجاد انقلاب مردم بود دست نیافتند و نمیتوانستند هم دست بیابند.

آن هدف تنها با مبارزه انقلابی پرولتاریا قابل حصول بود. تنها امواج اعتصابات توده‌ای که کل کشور را در بر گرفت، اعتصابات با درسهای سخت و دردناک جنگ امپریالیستی روسیه و ژاپن مرتبط بود، توده عظیم و پهناور دهقانان را از بیهوشی و بیتفاوتی بیرون آورد و به میدان آورد. کلمه "اعتصاب‌گر" معنا و محتوایی کاملاً جدید در میان دهقانان کسب کرد: اعتصاب‌گر یعنی شورشی، انقلابی، لغتی که در گذشته برای توصیف "دانشجو" بکار میرفت. اما "دانشجو" متعلق به طبقه متوسط بود، متعلق به "تحصیل‌کردگان"، به "از ما بهتران"، و به همین خاطر برای مردم غریبه بود. "اعتصاب‌گر" اما از جنس مردم بود؛ به طبقه استثمارشونده تعلق داشت. پس از تبعید از سنت پترزبورگ اغلب به روستایش برمیگشت و آنجا برای هم-ولایتی‌هایش از آتش خانمان‌براندازی تعریف میکرد که در شهرها براه افتاده و سرمایه‌داران و اغنیا را به کام خود میکشد. در ده تیپ تازه‌ای پیدا شده بود - دهقان جوان صاحب آگاهی طبقاتی. او خودش را از "اعتصاب‌گران" میدانست، روزنامه میخواند، اتفاقاتی که در شهرها میافتاد را برای دهقان دیگر تعریف میکرد، برای هم-ولایتی‌ها معنای مطالبات سیاسی را توضیح میداد و اصرار داشت که آنها هم علیه اشراف زمیندار، کشیشان و مسئولین و مقامات دولتی دست به مبارزه بزنند.

دهقانان گروه گروه دور هم جمع میشدند تا درباره وضع خودشان بحث کنند، و بتدریج آنها هم به مبارزه کشیده میشدند. با جمعیت زیاد به املاک و مستغلات بزرگ حمله میکردند، خانه‌های اربابی را آتش میزدند و انبارهایشان را تصرف میکردند، غلات و ذخیره‌های مواد غذایی را ضبط میکردند، مأموران پلیس را میکشند و منتقل شدن املاک و مستغلات عظیم به دست مردم را طلب میکردند.

در بهار ۱۹۰۵، جنبش دهقانی تازه در اول راهش بود، فقط اقلیتی در آن شرکت داشتند، حدوداً یک هفتم دهستانها (Uyezd).

اما ترکیب شدن آن اعتصابی‌های توده‌ای کارگران در شهرها و جنبش دهقانی در مناطق روستایی کافی بود تا "محکم‌ترین" و آخرین ستون اتکاء تزارسم را به لرزه در آورد. منظورم ارتش است.

اجازه بدهید با ذکر جزئیات شورش دریای سیاه که حلقه‌ای کوچک از این زنجیره اتفاقات بود، تصویری کنکرت از وقایعی که در اوج جنبش روی میداد بدستتان بدهم.

«گردهمایی‌های کارگران و ملوانان انقلابی با فرکانس بیشتر و بیشتری سازماندهی میشد. از آنجا که نظامیان مجاز نبودند در میتینگ‌های کارگران شرکت کنند، جمع‌های بزرگی از کارگران به میتینگ‌های نظامیان میآمدند. هزار هزار میآمدند. ایده دست زدن به یک عمل مشترک با استقبال پر شوری روبرو شد. هیأت‌های نمایندگی از واحدهایی که در آنها سطح شعور سیاسی بالاتر بود انتخاب شدند.

فرماندهان نظامی بر این اساس تصمیم گرفتند دست به عمل بزنند. بعضی از افسران سعی کردند در این میتنگ‌ها نطق‌های "میهن‌پرستانه" ایراد کنند اما بنحو فاجعه‌باری شکست خوردند: ملوانانی که به بحث و جدل خو گرفته بودند، افسران را به فراری خجالت‌آور وادار کردند. با دیدن این وضع، تصمیم گرفتند میتنگ‌ها را بکلی ممنوع کنند. صبح روز ۲۴ نوامبر ۱۹۰۵، یک واحد از ملوانان، با تجهیزات کامل رزمی، مأمور استقرار در دروازه‌های محوطه محصور نیروی دریایی شد. تیمسار پیسارفسکی، با صدای بلند این دستور را صادر کرد: "هیچکس حق خروج از خوابگاهها را ندارد! به هر کس که اطاعت نمی‌کند شلیک کنید!" ملوانی که پتروف نام داشت، از همان واحدی که دستور خطاب به آن صادر شده بود، از صف قدم به پیش گذاشت، در مقابل چشم همه گلنگدن کشید، و با یک گلوله کاپیتان اشناین از گروهان بلوستوک را کشت، و با یک گلوله دیگر تیمسار پیسارفسکی را زخمی کرد. یکی از افسران فریاد زد "دستگیرش کنید!". هیچکس تکان نخورد. پتروف تفنگش را پایین آورد و با تعجب پرسید: "چرا تکان نمی‌خورید؟ دستگیرم کنید!". دستگیرش کردند. ملوانان که از هر سو به آن سو می‌دویدند، با غضب خواستار رها کردنش شدند، میگفتند تحویلش میگیرند و ضامنش میشوند. هیجان اوج می‌گرفت .

افسرها میگفتند: "پتروف، این یک تصادف بود مگر نه؟" و سعی داشتند راه خروجی از این مخصه پیدا کنند .

پتروف جلو آمد: "منظورتان چیست که تصادف بود؟ من تفنگم را مسلح کردم و نشانه گرفتم. مگر میشود به این گفت تصادف؟ "

"اینها میگویند باید آزادت کنیم ..."

و پتروف آزاد شد. ملوانان اما به این هم راضی نبودند؛ همه افسران حاضر بر سر خدمت بازداشت و خلع سلاح شدند، و زندانی در اتاقهای ساختمان فرماندهی. هیأت‌های نمایندگی ملوانان، حدود چهل نفر، تمام شب را به بحث و تصمیم‌گیری پرداختند. تصمیم آن شد که افسران را آزاد کنند، اما به آنها اجازه ندهند که دیگر وارد استراحتگاهها بشوند .»

این واقعه کوچک بروشنی به شما نشان میدهد که سیر حوادث در بسیاری شورشها در سربازخانه‌ها چگونه بود. آن خمیرمایه غلیان‌آور انقلابی که در میان مردم بود نمیتوانست به درون نیروهای مسلح سرایت پیدا نکند. این خود نشانگر آن است که چرا رهبران جنبش از میان آن عناصری در نیروی زمینی و دریایی بیرون آمدند که عمدتاً از بخش کارگران صنعتی به خدمت گرفته شده بودند و مهارت‌های تکنیکی بیشتری لازم داشتند، مثلاً سربازان مشغول در واحدهای مهندسی [آنها که پل و تأسیسات میسازند، مین جمع میکنند و...]. توده‌های وسیع اما هنوز زیاده از حد ساده‌لوح بودند، روحیه‌شان زیاد از حد انفعالی بود، زیاده از حد خوش‌جنس، زیاده از حد مسیحی بودند. آنها زود از کوره در می‌رفتند؛ هر جا که بی عدالتی بروز میکرد، هر جا که افسران دست به تنبیهات سخت و نا موجه میزدند، وقتی غذا بد بود و امثالهم، میتوانست شورشی بر پا شود. آنچه که کم داشتند پیگیری بود، درک روشنی از هدف، درکی روشن که فقط با تداوم مصمانه و پر تلاش مبارزه مسلحانه، فقط با پیروزی بر تمام مراجع قدرت کشوری و لشکری، فقط با سرنگون کردن دولت و تصرف قدرت در سرتاسر کشور میتوانست ضمانتی برای پیروزی انقلاب باشد .

توده‌های وسیع ملوانان و سربازان باسانی برای شورش به حرکت در می‌آمدند. اما با همان درجه خوش‌قلبی، ابلهانه افسران بازداشتی را رها میکردند. به افسران اجازه میدادند که با وعده و وعید آنها را به انفعال بکشند: از این طریق افسران وقت دیقیمی بدست آوردند، نیروهای تقویتی را فراخواندند، قوای شورشیان را در هم شکستند و پس از آن سرکوب بیرحمانه جنبش و اعدامهای رهبران آن شروع شد .

مقایسه کنید این شورشهای سربازان و ملوانان در سال ۱۹۰۵ را، با آنچه که در قیام دسامبر ۱۸۲۵ روی داد. با استثنائاتی معدود، موضع افسران یا بورژوا-لیبرالی بود، یا بصراحت ضد انقلابی. کارگران و دهقانان در لباس سربازی، روح این شورشها بودند. جنبش به همه بخشهای مردم سرایت کرد، و برای اولین بار در تاریخ روسیه اکثریت استمارشوندگان را به میدان کشید. اما آنچه که نداشت، از یک سو، پیگیری و عزم راسخ در میان توده‌ها بود - آنها بیش از حد به مرض جانکاه اعتماد مبتلا بودند - و از سوی دیگر، سازمان سوسیال-دمکراتیک انقلابی کارگران در لباس سربازی بود - آنها فاقد توانایی گرفتن رهبری بدست خودشان، پیش افتادن در صف مقدم ارتش انقلابی و حمله تعرضی علیه دولت بودند .

میبایست همینجا تذکر بدهم که این هر دو نقیصه - شاید کندتر از آنچه ما خواستار آنیم، اما یقیناً - مرتفع خواهند شد، نه فقط به دلیل تحول عمومی سرمایه‌داری بلکه همچنین به دلیل جنگ حاضر... [۳]

هر چه هست، تاریخ انقلاب روسیه، همانند تاریخ کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، به ما درس غیر قابل تردیدی می‌آموزد و آن اینکه میلیتاریسم هرگز و تحت هیچ شرایطی نمیتواند شکست داده شود مگر توسط مبارزه پیروزمندانه یک بخش از ارتش کشور علیه بخش دیگر آن. این کافی نیست که بسادگی میلیتاریسم محکوم شود، فحش بخورد، "فاقد حق و اعتبار اعلام شود"، مورد انتقاد قرار بگیرد و ثابت شود که زیانبار است؛ صلح‌جویانه از انجام وظیفه سربازی سر باز زدن حماقت است. وظیفه مهم این است که شعور انقلابی پرولتاریا بهترین عناصرش را ورزیده و آماده رزم نگهدارد، نه فقط بطور کلی، بلکه بشکلی کنکرت، بنحوی که وقتی آن غلیان همگانی به اوج خود میرسد، آنها هم خودشان را در رأس ارتش انقلابی قرار دهند.

تجربه هرروزه هر کشور کاپیتالیستی هم به ما همین درس را می‌آموزد. هر بحران "کوچکی" که چنین کشوری تجربه میکند، چشمان ما را به عناصر مینیاتوری، به احکام بنیادی نبردهایی می‌گشاید که بنحوی غیر قابل اجتناب در مقیاسی عظیم در خلال بحران‌های بزرگ به وقوع خواهند پیوست. بعنوان مثال، اگر یک اعتصاب، بحرانی مینیاتوری در جامعه سرمایه‌داری نیست، چیست؟ آیا حق با وزیر داخله کشور پروس آقای فن پوتکمر Von Puttkammer نبود وقتی این مثل معروف را ضرب میکرد که: "در پشت هر اعتصابی اژدهای هفت‌سر انقلاب کمین کرده است؟" آیا فراخواندن قوای مسلح سرکوبگر برای خواباندن اعتصابات، حتی در صلح‌آمیزترین و "دمکراتیک‌ترین" - زبانم لال - کشورهای سرمایه‌داری نشانگر این نیست که چگونه این چیزها میتواند به بحرانهای واقعاً بزرگ منجر شود؟

اما به تاریخ انقلاب روسیه برگردیم.

سعی کردم نشانان بدهم که چگونه اعتصابات کارگران همه کشور را به هم ریخت و وسیع‌ترین، عقب‌مانده‌ترین اقشار استثمارشوندگان را به جنب و جوش آورد، چگونه جنبش دهقانی شروع شد و چگونه سربازان و ملوانان در نیروهای مسلح این جنبش را همراهی کردند.

جنبش در پاییز ۱۹۰۵ به اوج خودش میرسد. در روز ۱۹ اوت (۵ اوت به تقویم قدیم) تزار بیانیه‌ای درباره تأسیس مجلس نمایندگان عوام صادر میکند. قرار شد باصطلاح دوما Bulygin Duma بر اساس آراء شمار بنحو مسخره‌ای قلیل از رأی دهندگان بوجود بیاید، و قرار شد که این "پارلمان" عجیب‌الخلقه هیچ قدرت قانونگذاری نداشته باشد، قدرتش به توصیه کردن و مشورت دادن محدود بماند!

بورژوازی، لیبرالها، فرصت‌طلبان آماده بودند که دو دستی و محکم این "هدیه" تزار وحشت‌زده را قاپ بزنند. مثل همه رفرمیست‌ها، رفرمیست‌های ما هم در ۱۹۰۵ نمیتوانستند بفهمند که آن موقعیت‌های تاریخی وقتی پیش می‌آیند که رفرمها، و بخصوص وعده و وعید در باره رفرمها، فقط یک هدف را دنبال میکنند: کاهش دادن ناآرامیهای مردم، و ادار به توقف کردن طبقه انقلابی، یا دستکم کند کردن مبارزه‌اش.

سوسیال-دمکراسی انقلابی روسیه بخوبی از ماهیت واقعی این مشروطه موهوم اهدایی در اوت ۱۹۰۵ آگاه بود. به همین دلیل، بدون لحظه‌ای تردید، این شعارها در دستور قرار گرفت: "سرنگون باد دومای مشورتی! دوما را بایکوت کنید! سرنگون باد دولت تزاری! پُر دوام باد مبارزه انقلابی برای سرنگونی دولت تزاری! نه تزار، بلکه یک دولت موقت انقلابی باید اولین مجلس واقعی نمایندگان مردم روسیه را بر پا کند!"

تاریخ اثبات کرد که حق با سوسیال-دمکراتهای انقلابی بود، چرا که دومای بولیگین هرگز تشکیل نشد. آن را توفان انقلاب قبل از آنکه تشکیل شود، جارو کرد. و همین توفان تزار را وادار کرد قانون انتخابات

دیگری را اعلام کند، که در آن حق رأی به شمار بسیار بیشتری از رأی دهندگان تعلق می‌گرفت و قانونگذار بودن دوما به رسمیت شناخته شده بود. [۴]

مرتفع‌ترین نقطه مدّ موج انقلاب روسیه را اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ ثبت کردند. سیلان همه چشمه‌های قدرت انقلابی مردم در رودی با پهنای بینظیر به جریان افتاده بود. تعداد اعتصاب کنندگان - که در ماه ژانویه ۱۹۰۵ همانطور که گفتم ۴۴۰ هزار بود - در ماه اکتبر ۱۹۰۵ به بیشتر از نیم میلیون رسید (در یک ماه واحد!). به این شمار، که فقط مربوط به کارگران کارخانه‌هاست، باید شمار صدها هزار کارگر شاغل در راه‌آهن، پست و تلگراف را هم اضافه کرد.

اعتصاب عمومی راه‌آهن تمام ترافیک ریلی را به حال توقف درآورد و قدرت دولت را به مؤثرترین شکلی فلج کرد. درهای دانشگاهها چهارطاق باز بودند، تالارهای درس، که در زمان صلح منحصرًا برای گیج و مسموم کردن مغزهای جوان با خرد کوتاه‌نظرانه پروفیسورانه و تبدیل دانشجویان به داوطلبین چاکری برای بورژوازی و تزارسم بکار می‌رفتند، اکنون به صحن گردهمایی‌های مردم تبدیل شده بودند که در آنها هزاران تن از کارگران، صنعتگران و کارگران دفتری علنا و آزادانه مسائل سیاسی را به بحث و جدل می‌گذاشتند.

آزادی مطبوعات بدست آمده بود. سانسور را بسادگی ندیده می‌گرفتند. هیچ ناشری جرأت نداشت نسخه اجباری چیزی را برای مقامات اداره سانسور ارسال کند، و آن مقامات هم جرأت نداشتند علیه این تمرّد دست به اقدامی بزنند. برای اولین بار در تاریخ روسیه، روزنامه‌های انقلابی پیدا شد که آزادانه در سنت پترزبورگ و سایر شهرها پخش می‌شدند. فقط در سنت پترزبورگ، سه روزنامه روزانه سوسیال-دمکراتیک منتشر میشد با تیراژی بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نسخه.

پرولتاریا در رأس جنبش حرکت می‌کرد. مصمم بود که هشت ساعت کار را با اقدامی انقلابی متحقق کند. "هشت ساعت کار و اسلحه"! این شعار رزمنده پرولتاریای سنت پترزبورگ بود. اینکه تکلیف سرنوشت انقلاب میتوانست، و میبایست، فقط با مبارزه مسلحانه تعیین شود برای توده فزاینده‌ای از کارگران مثل روز روشن میشد.

در گرماگرم نبرد، یک سازمان توده‌ای شگفت‌آور شکل گرفت، همان سازمان معروف شوراهای نمایندگان کارگران (Soviets of Workers' Deputies)، متشکل از هیأت‌های نمایندگی از سوی کارگران همه کارخانه‌ها. در چندین شهر این شوراهای نمایندگان کارگران شروع کردند که بیشتر و بیشتر نقش دولت انقلابی محلی را ایفا کنند، نقش ارگانها و رهبران قیام را. تلاشهایی هم صورت گرفت تا شوراهای نمایندگان سربازان و ملوانان سازمان داده شوند و به شوراهای نمایندگان کارگران بپیوندند.

برای مدتی چندین شهر روسیه به چیزهای تبدیل شدند که خصلت و ماهیت "جمهوری‌های" کوچک محلی را داشت. مقامات دولتی برکنار شدند و شورای نمایندگان کارگران عملاً عهده‌دار فونکسیون یک دولت جدید شد. متأسفانه این دوره‌ها بسیار کوتاه بودند، "فاتحان" بیش از حد ضعیف بودند و بیش از حد جدا از هم.

جنبش دهقانی در پاییز ۱۹۰۵ به ابعادی باز هم عظیم‌تر رسید. بیش از یک سوم تمام دهستانها (uyezds) دچار باصطلاح "اغتشاشات دهقانی" و قیام‌های معمولی دهقانی شده بودند. دهقانان بیش از دو هزار ملک و مستغلات را به آتش کشیدند و موجودی انبارهای آذوقه را، که اعیان و اشراف جانور صفت از مردم ربوده بودند، بین خود تقسیم کردند.

متأسفانه، این کار به حد کفایت کامل و فراگیر نبود! متأسفانه دهقانان فقط یک پانزدهم کل تعداد املاک غیابی landed estates مالکان را نابود کردند، فقط یک پانزدهم آنچه که میبایست نابود میشد تا لکه ننگ

مالکیت بزرگ فنودالی از چهره سرزمین روسیه محو شود را نابود کردند. متأسفانه دهقانان بیش از حد پراکنده بودند، بیش از حد در انزوا و جدا از هم عمل کردند، به اندازه کافی سازمانیافته نبودند، به اندازه کافی تعرض نکردند، و در اینجاست که یکی از اساسی‌ترین دلایل شکست انقلاب نهفته است.

جنبشی برای رهایی ملی در میان مردمان تحت ستم روسیه شعله‌ور شد. بیش از نصف، تقریباً سه پنجم (تحقیقاً ۵۷ درصد) اهالی روسیه تحت ستم ملی هستند؛ آنها حتی اجازه ندارند به زبان خودشان تکلم کنند، آنها را بزور روسی میکنند. مسلمانان، بعنوان مثال، که دهها میلیون هستند، بسرعت جنبیدند و مُسلم-لیگ (Moslem League) را تشکیل دادند - آن زمان زمانه رشد سریع همه رقم سازمان و تشکل بود.

آنچه که تعریف میکنم برای حضار بخصوص به جوانان نمونه‌ای است از این که چگونه در آن زمان جنبش برای رهایی ملی در روسیه در پیوند با جنبش کارگری بپاخواست.

در دسامبر ۱۹۰۵، بچه‌های لهستانی در صدها مدرسه تمام کتابهای روسی، عکسها و پرتوهای تزار را آتش زدند، به معلمهای روسی و همشاگردیهای روسی‌شان حمله کردند و آنها را با این شعارها فراری دادند: "گم شو! به روسیه برگرد!" شاگردان دبیرستانی لهستانی از جمله با این مطالبات به میدان آمدند: (۱) تمام دبیرستانها باید تحت کنترل شورای نمایندگان کارگران باشند؛ (۲) میتینگ‌های مشترک دانش‌آموزان و کارگران در محل دبیرستان برگزار شود؛ (۳) شاگردان دبیرستان مجاز باشند بعنوان نشانه‌ای از طرفداری‌شان از جمهوری آینده پرولتری، پیراهنهای سرخ بپوشند.

هر چه جنبش بیشتر اوج میگرفت، ارتجاع با قاطعیت و قدرت بیشتری خودش را برای جنگیدن با انقلاب مسلح و تجهیز میکرد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر این حقیقت که کارل کائوتسکی در سال ۱۹۰۲ در کتابش انقلاب اجتماعی نوشته بود، مهر تأیید کوبید (او در آن زمان هنوز اتفاقاً یک مارکسیست انقلابی بود و نه مثل امروز قهرمان سوسیال-پاتریوتیسم و اپورتونیسم). این است آنچه که او نوشته بود:

... "انقلاب قریب‌الوقوع آتی ... کمتر شبیه یک قیام خودبخودی علیه دولت، و بیشتر شبیه یک جنگ داخلی طولانی خواهد بود."

چنین هم بود، و بی شک در انقلاب آینده اروپا هم چنین خواهد بود!

تزاریسم نفرتش را بخصوص از یهودیان بصراحت بروز میداد. از یک سو، درصد بالاخص بالایی (در مقایسه با کل جمعیت یهودی) از رهبران جنبش انقلابی از یهودیان بودند. و در حال حاضر هم باید این اعتبار را برای یهودیان قائل بود که به نسبت سایر ملل، درصد نسبتاً بالایی از انترناسیونالیست‌ها را بیرون داده‌اند. از سوی دیگر، تزاریسم ماهرانه تعصبات ضد یهودی عقب‌مانده‌ترین اقشار جمعیت را بکار می‌گرفت تا حتی اگر خودش عملیات را رهبری نمیکند، پوگروم [کشتار دسته‌جمعی] براه بیندازد - در ۱۰۰ شهر و آبادی بیش از ۴۰۰۰ یهودی را کشته و بیش از ۱۰ هزار نفر را لت و پار و معلول کرده بودند. این قتل عام‌های فجیع یهودیان بی‌آزار، زنان و کودکانشان در سرتاسر دنیای متمدن موجب نفرت و انزجار شده بود. البته منظورم ابراز نفرت عناصر واقعاً دمکراتیک دنیای متمدن است و اینها دریست کارگران سوسیالیست و پرولترها هستند.

حتی در آزادترین، حتی در کشورهای جمهوری اروپای غربی، بورژوازی بخوبی از عهده تلفیق فریبکارانه‌ترین عبارت‌پردازی درباره "جنایات فجیع روسی" با بیش‌مانه‌ترین بده بستانهای مالی، بخصوص با کمک مالی به تزاریسم و استثمار امپریالیستی روسیه از طریق صدور سرمایه و غیره بر می‌آید.

نقطه اوج انقلاب ۱۹۰۵ در قیام مسکو در ماه دسامبر فرا رسید. به مدت ۹ روز یک گروه کوچک از شورشیان، از کارگران مسلح و سازمانیافته - که بیش از هشت هزار نفر - نبودند، علیه دولت تزار، که

بخودش جرأت اعتماد کردن به پادگان مسکو را نمیداد - مبارزه کردند. در واقع دولت مجبور بود پادگان مسکو را درجا و بی حرکت نگهدارد و توانست شورش را تنها با آوردن لشکر سمونوفسکی Semenovskiy از سنت پترزبورگ سرکوب کند .

بورژوازی دوست دارد قیام مسکو را بعنوان حرکتی تصنعی قلمداد کند، و آن را به سخره بگیرد. بعنوان مثال در ادبیات باصطلاح "علمی" آلمان، آقای پروفیسور ماکس وبر، در ارزیابی مفصلش از تحولات سیاسی روسیه، از قیام مسکو با عنوان [putsch عملیات براندازانه یک عده قلیل] نام میبرد. این پروفیسور "علامه" میگوید "گروه لنین و بخشی از انقلابیون سوسیالیست مدتهای مدید برای انجام این قیام هجو و بیمعنی تدارک دیده بودند ."

برای ارزیابی درست این نمونه از عقل پروفیسورانه بورژوازی بزدل، آدم فقط به یادآوری آمار اعتصاب نیاز دارد. در ژانویه ۱۹۰۵ فقط ۱۲۳,۰۰۰ نفر در اعتصابهای صرفاً سیاسی دخیل بودند، در اکتبر این رقم به ۳۳۰,۰۰۰ و در دسامبر که به حد اکثر رسیده بود ۳۷۰,۰۰۰ نفر در اعتصابهای بطور خالص سیاسی شرکت داشتند، در تنها یک ماه! باز هم پیشروی انقلاب، قیامهای دهقانان و سربازان را بیاد میآوریم، و میبینیم که دید "علمی" بورژوازی از قیام دسامبر فقط مسخره و بی معنی نیست، حقه و ترفندی است که نمایندگان بورژوازی بزدل که پرولتاریا را خطرناکترین دشمن طبقاتی خود میبینند، به آن متوسل میشوند .

در حقیقت، روند غیر قابل اجتناب انقلاب روسیه این بود که بسوی یک نبرد قطعی و مسلحانه مابین دولت تراریست و پیشتازان پرولتاریای بلحاظ طبقاتی آگاه، پیش برود .

در صحبت‌های قبلی به این نکته اشاره کرده‌ام که ضعف انقلاب روسیه در چه بود که این شکست موقت را ببار آورد .

سرکوب قیام دسامبر آغاز جزر و فرو نشستن انقلاب بود. اما در این دوره هم باید عناصر فوق‌العاده جالبی مورد توجه قرار بگیرند. کافی است بخاطر بیاوریم که دو برابر این عناصر از همه میلیتانت‌تر طبقه کارگر تلاش کردند عقب‌نشینی انقلاب را مهار کنند و برای تهاجمی جدید مهیا شوند .

اما وقت من کمابیش به پایان رسیده است و نمیخواهم از حوصله حاضرین سوءاستفاده کنم. گرچه فکر می‌کنم خطوط مهمترین جنبه‌های این انقلاب را ترسیم کرده‌ام - خصلت طبقاتیش را، نیروهای محرکه و شیوه‌های مبارزه‌اش را - البته تا آن حدی که در یک صحبت مختصر میتوان به موضوعی چنین مفصل پرداخت.] ۵ [

چند نکته‌ای هم در مورد اهمیت جهانی انقلاب روسیه .

از نظر جغرافیایی، اقتصادی و تاریخی، روسیه نه فقط به اروپا تعلق دارد، بلکه از آن آسیا هم هست. به همین دلیل است که توفیق انقلاب روسیه نهایتاً تنها به بیدار کردن بزرگترین و عقب مانده‌ترین کشور و خلق مردمی انقلابی تحت رهبری پرولتاریای انقلابی محدود نماند .

آنچه به دست آورد بیش از اینها بود. انقلاب روسیه جنبشی را در کل آسیا خلق کرد. انقلابها در ترکیه، ایران و چین ثابت کردند که انقلاب سهمگین ۱۹۰۵ مظهر عمیق خود را بر آنها هم زده است، و تأثیر آن، که خودش را در جنبش پیشرونده صدها و صدها میلیون نشان میدهد، غیر قابل زودن است .

از طریق غیر مستقیم، انقلاب روسیه کشورهای اروپایی را هم تحت تأثیر قرار داد. نباید فراموش کنیم که وقتی اخبار بیانیه مشروطیت تزار، در ۳۰ اکتبر ۱۹۰۵ به وین رسید، نقشی تعیین کننده در به کرسی نشستن حق رأی همگانی در اتریش بازی کرد.

تلگرامی که حاوی این خبر بود به جایگاه سخنرانی در کنگره حزب سوسیال-دمکرات اتریش چسبانده شد در حالی که رفیق الن بوگن در حال سخنرانی و مشغول ارائه گزارش در مورد اعتصاب سیاسی بود - الن بوگن آن زمان سوسیال-میهن پرست نشده و هنوز یک رفیق بود - بلافاصله رسماً ادامه آن بحث به زمانی دیگر موکول شد. "جای ما الآن در خیابانها است!" - این فریاد در تالاری که نمایندگان سوسیال-دمکراسی اتریش در آن جمع شده بودند، طنین انداخت. و روزهایی که در پی آن آمد شاهد بزرگترین تظاهرات خیابانی در وین و سنگربندی‌ها در پراگ بود. نبرد برای بکرسی نشان دادن حق رأی همگانی در اتریش به پیروزی رسید.

بسیار و اغلب با کسانی از اروپای غربی روبرو میشویم که از انقلاب روسیه حرف میزنند، آنچنان که گویی حوادثش، سیر وقایعش، روشهای مبارزه‌اش در آن کشور عقب مانده شباهتی با الگوهای اروپای غربی ندارد و بنابراین فاقد هر گونه اهمیت عملی برای آنهاست.

هیچ چیز نمیتواند از این غلطتر باشد.

شکله‌ها و موقعیتهای نبردهای قریب‌الوقوع در انقلاب آینده اروپا بدون تردید در خیلی از جنبه‌ها با شکلهای انقلاب روسیه تفاوت خواهند داشت.

با این حال، انقلاب روسیه - دقیقاً به دلیل خصلت پرولتریش، به آن معنای خاصی که من از آن صحبت کردم - مقدمه انقلاب اروپاست. بدون تردید، این انقلاب آینده فقط میتواند یک انقلاب پرولتری باشد، و در معنایی بسیار عمیق‌تر، انقلابی سوسیالیستی در محتوا. این انقلاب آینده حتی به میزانی بسیار عظیم‌تر، از یک سو، نشان خواهد داد که فقط نبردهایی سخت و سازش‌ناپذیر، که فقط جنگهای داخلی، میتوانند بشریت را از یوغ سرمایه رها کنند، و از سوی دیگر، اینکه فقط پرولتاریای بلحاظ طبقاتی آگاه قادر است رهبری اکثریت عظیم استثمارشدگان را تأمین نماید.

نباید سکون و آرامشی که بسان گورستان بر اروپا غالب است گمراهمان کند. اروپا آبیستن انقلاب است. فجایع دهشتناک جنگ امپریالیستی، زجر و مصیبتی که هزینه سرسام‌آور زندگی به همراه آورده است در همه جا روحیه انقلابی تولید میکند؛ و طبقات حاکم، بورژوازی و چاکران، دولت‌ها، بیش از پیش به درون بن‌بستی رانده میشوند که بدون رو در رویی با خیرشها و شورشهای عظیم هرگز راهی برای خروج از آن ندارند.

درست همانطور که در روسیه ۱۹۰۵، خیزشی همگانی تحت رهبری پرولتاریا علیه دولت تزار با هدف برقراری یک جمهوری دمکراتیک شروع شد، در اروپا هم، سالهای آینده، دقیقاً به دلیل این جنگ خانمان‌برانداز، سالهای خیزشهای همگانی تحت رهبری پرولتاریا علیه قدرت سرمایه مالی، علیه بانکهای بزرگ، علیه سرمایه‌داران خواهند شد؛ و این خیزشها نمیتوانند به آخر برسند مگر با سلب قدرت از بورژوازی، و پیروزی سوسیالیسم.

ما که از نسل پیرتریم شاید زنده نباشیم تا نبردهای قطعی انقلاب آینده را ببینیم. اما بر این باورم که میتوانیم به یقین امیدوار باشیم که جوانانی که چنین خیره کننده، در جنبش سوسیالیستی در سوئیس و در تمام دنیا، کار میکنند، به قدر کفایت خوش اقبال باشند که در انقلاب آینده پرولتری نه فقط بجنگند بلکه پیروز هم بشوند.

زیر نویس ها

[۱] در یادداشتها این پاراگراف خط خورده است. — ه.ت.

[۲] در یادداشتها چهار پاراگراف قبلی تا اینجا خط خورده است. — ه.ت.

[۳] در یادداشتها سه پاراگراف قبلی تا اینجا خط خورده است. — ه.ت.

[۴] در یادداشتها چهار پاراگراف قبلی تا اینجا خط خورده است. — ه.ت.

[۵] در یادداشتها این جمله خط خورده است. — ه.ت.

[*] این سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵ را لنین به زبان آلمانی در تاریخ ۹ (۲۲) ژانویه ۱۹۱۷ در گردهمایی کارگران جوان در محل "خانه مردم" زوریخ ارائه داده است. لنین در روزهای آخر سال ۱۹۱۶ کار روی این سخنرانی را شروع کرده بود. او در نامه‌اش به و.آ. کارپینسکی بتاريخ ۷ (۲۰) دسامبر، به این جلسه درس و سخنرانی اشاره و از او نوشته‌ها و ماتریال مربوط به موضوع را درخواست کرده است.

[گاپون] این توضیحات در مورد "گاپون" در پانویس دو نوشته دیگر از مجموعه آثار لنین - و نه در زیر این نوشته - آمده‌اند که برای آشنایی خواننده با این شخصیت معروف، در اینجا هم ذکر میشوند. — سایت آرشیو عمومی

گئورگی آپولونوویچ گاپن (Georgi Apollonovich Gapon ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۶) - یک کشیش و مأمور پرووکاتور در خدمت پلیس مخفی سیاسی تزاری بود. در طلوع انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷، با عمل طبق دستورالعمل اداره پلیس، انجمن کارگران کارخانه‌های سنت پترزبورگ را سازمان داد، که از اداره پلیس و پلیس مخفی سیاسی سنت پترزبورگ بودجه دریافت میکرد [احتمالاً چیزی شبیه انجمنها و شوراهای اسلامی کارخانه‌ها که حکومت ایران برای ما درست کرده است.م]. راهپیمایی کارگران سنت پترزبورگ برای تسلیم عریضه به تزار در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ به تحریک او صورت گرفت. به خارج کشور گریخت و در آنجا ارتباط نزدیکی با انقلابیون سوسیالیست (SR) ها داشت. بعد به روسیه برگشت و ارتباطش را با پلیس مخفی سیاسی از سر گرفت. وقتی بعنوان مأمور و پرووکاتور لو رفت، طبق حکم مجازاتی که حزب انقلابیون سوسیالیست برایش صادر کرده بود، به قتل رسید. (زیرنویس به نقل از توضیحات مربوط نامه لنین به منشی دفتر کمیته اکثریت - جلد ۳۴ ص ۲۹۳)

— "Gaponade" اصطلاحی مأخوذ از نام کشیش گاپون روسی است، که مطابق دستورالعمل‌های پلیس مخفی سیاسی عمل میکرد با این هدف که کارگران روسیه از مبارزه انقلابی جدا شوند. در آستانه اولین انقلاب روسیه، یک تشکیلات قانونی بنام انجمن کارگران کارخانه‌های روسیه درست کرد. به پیشنهاد گاپون در روز ۹ ژانویه ۱۹۰۵ یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز سازمان داده شد به این منظور که عریضه‌ای به تزار تسلیم شود. این راهپیمایی با تیراندازی نیروهای مسلح تزار به خون کشیده شد، قتل عامی که بنام "یکشنبه خونین" معروف شد. (زیرنویس به نقل از توضیحات مربوط نامه لنین به زینوویف - جلد ۴۳ ص ۴۶۳)

اولین بار در روزنامه پراودا شماره ۱۸ مورّخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۵ منتشر شد .
تاریخ نگارش: قبل از ۹ (۲۲) ژانویه ۱۹۱۷ با امضای ان. لنین .
مأخذ: مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی، ۱۹۶۴ مسکو، جلد ۲۳ صفحات ۲۳۶ تا ۲۵۳ .
ترجمه فارسی از روی متن انگلیسی منتشر شده در سایت مارکسیستها - ژوئیه ۲۰۰۹ آرشیو عمومی لنین .